



## بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار جمعی از کارگردانان سینما و تلویزیون - 23 / خرداد / 1385

بسم الله الرحمن الرحيم

برای من این جلسه، جلسه ی خیلی مفید و مطلوبی بود و از جهات متعددی استفاده کردم؛ هم از محتوای بیانات دوستان - که البته اینها باید جمع بندی بشود؛ ضبط شد، ثبت شد؛ من هم رئیس مطالب را یادداشت برداشتم؛ لیکن بر عهده ی دوستان است که این مباحث را جمع بندی کنند تا علاوه ی بر آن معرفتی که ما به برکت این جلسه و مسائل سینما پیدا می کنیم، یک گامی هم در جهت پیشرفت برداشته شود و ان شاءالله برخی از موانع برطرف گردد - و هم از این اختلاف نظرهایی که می بینم در عرصه ی سینما وجود دارد. نه، این را من دلیل مظلومیت سینما نمی بینم - که آقای رئیسایان فرمودند - این را نشانه ی این می بینم که در فضای سینماگری کشور ما، یک عرصه ی بازی هست که گاهی صدوهشتاد درجه بین نظرات متفاوت است، در عین حال همه خودشان را فرزند سینما و بلکه صاحب سینما می دانند و مطالبه ی حقوق سینما را می کنند؛ این برای من چیز مطلوب و جالبی است. البته می دانستم و از سالها پیش شنیده بودم که اختلاف نظرها در نگاه و جهتگیری، در این محیط هست؛ از آثار هم پیداست. لیکن آنچه که در مجموع این نظرات مورد اتفاق همه است، لزوم اعتلای سینمای کشور است؛ این را همه می خواهند و من هم به همین معنا کاملاً معتقدم.

از اول که خواستیم این جلسه تشکیل بشود، من دو هدف را دنبال می کردم؛ یکی اینکه خواستم به سینماگران کشور احترام کنم؛ در واقع به سینمای کشور. من این نشست و انعکاس بیرونی این را به معنای تکریم هنر سینما و هنرمندان سینما تلقی کرده ام و دوست دارم این احساس در کشور گسترش پیدا کند و اهمیت سینما برای همه آشکار شود. هر کسی داعیه ای دارد، جهتگیری ای دارد و توقعی دارد؛ اما بالأخره همه بر این معنا اتفاق نظر داشته باشند که این هنر بسیار پیچیده و برجسته ی سینما، برای کشور یک ضرورت و یک نیاز است. هدف دوم هم شنیدن بود که بحمدالله تا حدود زیادی حاصل شد و از شماها شنیدیم. البته من واقعاً ترجیح می دادم که همین مقدار باقیمانده ی از این وقت را هم باز شما صحبت بکنید و بیشتر بشنوم.

قبل از این جلسه، امروز پیش از ظهر خوشبختانه فرصت پیدا کردم دو، سه ساعت برخی از نوشته هایی که بعضی از دوستان از جمع حاضر - مثل آقای مجیدی و بعضی دوستان دیگر - و مسئولان، برای من تهیه کرده بودند، نگاه کردم و یادداشتهای مفصلی را هم از اینها برداشته ام، که حالا نمی دانم از اینها چقدر خواهم توانست ان شاءالله استفاده کنم. به هر حال، نظرات دوستان را خواندم.

یک نکته را اول بگویم، که دیدم دغدغه ی بسیاری از دوستان است؛ و آن، یک نوع احساس ناامنی یا دغدغه ی ناامنی یا توهم ناامنی است که می بینم در برخی از دوستان وجود دارد؛ حتی آدم می بیند در دو سر این طیف وسیع، این دغدغه هست. من واقعاً جایی برای این دغدغه نمی بینم. درست است، ممکن است ما نسبت به برخی از فیلمها معترض باشیم - خود من در آن حدی که حالا می فهمم و از تماشای فیلم لذت می برم، ممکن است ایرادی به یک فیلم داشته باشم؛ چه آن فیلمی که در تلویزیون پخش می شود، چه آنچه که در سینماست که گاهی برای ما می آورند و ما بعضی از فیلمها را می بینیم - لیکن من کارگردان را متهم نمی کنم. عوامل گوناگونی برای خطا در جهتگیری یک فیلم هست؛ یکی اش هم ممکن است نقش کارگردان باشد - که حالا من بعداً راجع به مسئله ی



کارگردان، یک مقداری بیشتر عرض خواهم کرد - لیکن عوامل گوناگونی هست. ما اگر احساس می کنیم که به وسیله ی یک کارگردان یک معرفت عمیق صحیحی در یک فیلم منعکس نمی شود، باید ببینیم این معرفت عمیق، چگونه می توانست به دل این کارگردان القاء شود تا او بتواند معرفت درونی خودش را منعکس کند. هر کسی باید آنچه را که خودش می فهمد، خودش ادراک می کند و خودش احساس می کند، آن را در هنرش بگنجاند؛ والا هنر یک چیز مصنوعی خواهد شد. طبیعت قضیه هم همین است که آن سازنده ی فیلم و عنصر کارگردان، بالخصوص در این میان، یک معرفت درونی را منعکس می کند. چگونه می شد این معرفت درونی، آن چنانی که من بیننده می پسندم، به این کارگردان منعکس بشود و چرا نشده؟ این جای سؤال دارد.

یادم هست قبل از انقلاب، قرار بود شعری در یک مراسم شرکت کنند و شعر بگویند. یکی از شعرای جوان آن روز ما - که استعداد خوبی هم داشت - درباره ی آن موضوع حقیقتاً چیزی نمی دانست. یکی از دوستان ما، پنج، شش ساعت نشست و برای او یک شرح مبسوطی از این موضوع را بیان کرد. آن شاعر هم جوان گیرنده و بااستعدادی بود و توانست آن مطلب را در یک قصیده ی بسیار بلند و قوی منعکس کند. آیا در زمینه ی انعکاس آن معارف ارزشی اسلامی - که من معتقدم در سینمای ما نشان زیادی از آنها وجود ندارد - به آن سازنده ی فیلم، به آن کارگردان و حتی به آن بازیگر، کاری انجام گرفته و منعکس نشده است؟! من به خودم نگاه می کنم، به حوزه ی علمیه مان نگاه می کنم و به دستگاههای مدیریت فرهنگی مان نگاه می کنم، می بینم نه، ما در این زمینه کم کاری داشته ایم. بنابراین به قول معروف گفت:

هر بلایی کز آسمان آید گرچه بر دیگری قضا باشد

به زمین نرسیده می گویند خانه ی انوری کجا باشد

نمی شود رفت سراغ کارگردان و یقه ی او را گرفت که شما چرا؟ خوب، من یک مقدار وزارت ارشاد را، یک مقدار سازمان تبلیغات را، یک مقدار حوزه ی علمیه را، یک مقدار آن کسانی که صاحبان اندیشه ی دینی هستند، همین اندیشه های عرفانی، حکمت متعالیه و این چیزهایی که آقایان گفتید، اینها را مخاطب قرار می دهم و می گویم شما برای برخورداری کشور از این هنر فاخر - که در این جمع هست - چه کرده اید؟ «شما» چه کرده اید؟ چنانچه در آن زمینه کاری انجام نگرفته باشد، من از یک کارگردان خیلی توقع نمی کنم. هنرمند بااستعداد ما که اثرش یا خالی است یا حداقل نسبت به این ارزشهای مورد نظر ما خیلی پُربار نیست، از او توقع نمی کنم که چرا این اثر آن چنانی که من می پسندم، نیست. بنابراین من نمی توانم قبول کنم که آماج این ناامنی، کارگردانهای ما باشند و اگر چنین واقعیتی وجود داشته باشد، واقعیت نابحق و نابجایی است.

لیکن با شما دوستان عزیز - برادران و خواهران - من از موضع یک روحانی، مطالبی را دارم؛ طبعاً نه شما توقع دارید و نه من چنین اشتباهی خواهم کرد که از موضع یک کارشناس سینمایی حرف بزنم. امثال بنده، حداکثر آنچه که می توانند در رابطه ی با سینما داشته باشند، این است که یک تماشاگر و مستمع خوب باشند و لذت ببرند؛ این حداکثر چیزی است که امثال بنده داریم. لذا نمی توانم از جهت کارشناسی با شما اظهارنظری بکنم؛ این به عهده ی خود شماها و دوستان مدیریت فرهنگی است. اما به عنوان یک روحانی و یک طلبه، چرا، می توانم مطالبی را به شما عرض بکنم.



هنر سینما - همان طور که گفتید - بلاشک يك هنر برتر است؛ يك روایتگر كاملاً مسلط - كه هیچ روایتگری تاکنون در بین این شیوه های هنری روایت يك واقعیت و يك حقیقت، تا امروز به این کارآمدی نیامده - و يك هنر پیچیده و پیشرفته و متعالی. شما این دریچه را دم دست دارید؛ یعنی دریچه ی سینما به سوی معارف و پرتوی كه از این دریچه به داخل افکنده می شود. این دریچه در اختیار شماست.

اهمیت این هنر، مسئولیت شما را هم بالا می برد. من این را می خواهم عرض بکنم؛ یعنی شماها يك مسئولیت سنگینی دارید. همان طور كه دوستان گفتند، هیچ كس به شماها دستور نداده كه بروید كارگردان یا سینماگر بشوید، این میل، استعداد و شوق شما بوده كه وارد این میدان شده اید؛ اما حالا كه وارد شده اید، این مسئولیت را بپذیرید. شما می توانید خیلی اثر بگذارید. ببینید! من وقتی به يك واعظ، يك روحانی و يك نویسنده ی كتاب دینی - كه او هم يك روایتگر حقایق و معارف محسوب می شود - خطاب می كنم و می گویم آقا شما مواظب حرف زدنت، مواظب لغتی كه به كار می بری و مطلبی كه متناسب با زمان انتخاب می كنی، باش؛ اگر حرفی را كه اینجا نباید بزنی، زدی، یا باید بزنی، نزدی، و به خاطر حرف تو يك جوانی به دین بی اعتقاد شد یا يك حقیقتی از حقایق دینی را به خاطر گفتار تو كج فهمید؛ تو پیش خدای متعال مسئولی؛ من می خواهم به شما بگویم، این تذكر به شما كه برادر و خواهر عزیز ما هستید و این ابزار هنری بسیار كارآمد در اختیار شماست، طبعاً با يك ضریب خیلی بالایی مضاعف می شود؛ بگویم ده برابر؛ یقیناً بیشتر؛ یعنی شما ببینید تأثیر يك فیلم هنری كارآمد در مقایسه ی با يك منبر چقدر فاصله دارد!

خوب، شما می توانید سازنده ی اخلاق باشید؛ عكسش هم ممكن است. شما می توانید در نسل جوان این كشور صبر، امید، شوق، انگیزش، سلامت، نجابت و همه ی چیزهایی كه يك جامعه ی پیشرفته نیاز دارد، القاء كنید. می شود هم به جای امید، نومیدی القاء كرد؛ می شود به جای شوق، ركود القاء كرد. «انتقاد» كه دوستان ذكر می كنند و به تعبیر این دوستان می گویند انتقادگری «نق نقو» تلقی نشود؛ نه، انتقاد، نق نق نیست؛ انتقاد - معنای لغوی انتقاد را نمی خواهیم بگوئیم - یعنی همان عیب جویی. منظور از انتقادی كه ممكن است نق نقو بودن از آن تلقی شود؛ یعنی عیب جویی كردن. دو نوع عیب جویی ممكن است؛ الان من و شما روبه روی هم نشستیم، خیلی آزادانه می توانیم از هم عیب جویی كنیم؛ شما هم از من عیب جویی كنید، من هم از شما عیب جویی كنم. منتها این عیب جویی دو نوع است؛ يك وقت عیب جویی جنبه ی تحقیر، اهانت، طرف را به خاك سیاه نشاندن، از طرف انتقام گرفتن و چهره ی او را در نظر دیگران زشت كردن است و این كار در هیچ عرف نجیبانه ای - نمی گویم اسلامی - ممدوح نیست. يك وقت هم نه، هدف از انتقاد، دلسوزی است، تكمیل است، برطرف كردن عیب است و آینه وار نمودن عیب شخص یا نظام یا مدیر یا مردم به خود آنهاست و این ممدوح است. ممكن است این هم به نظر شنونده تلخ باشد؛ اما این تلخی، تلخی گوارایی است. این هیچ ایرادی ندارد. حالا من ادعا می كنم از نظر دستگاه هم ایرادی ندارد؛ اگر شما در این تردیدی دارید، من به شما صادقانه می گویم، لاقلاً از نظر شخص من، هیچ ایرادی ندارد. ببینید! این هدف و این جهتگیری در کیفیت كار معلوم می شود؛ یعنی اینکه ما توقع داشته باشیم يك جوری انتقاد كنیم كه آن جهتگیری اول در آن وجود داشته باشد، اما مردم یا مخاطبین خیال كنند كه ما داریم دلسوزی می كنیم، این هم نمی شود. همین طور كه چند نفر از دوستان گفتید، مخاطبین ما هوشمندند و می فهمند. این معلوم می شود. بعضی از فیلمها انتقادی است، انتقاد آنها برای من - كه الان هر تلنگری به این نظام مثل مشت به من است؛ یعنی من احساسم نسبت به نظام این است كه هر گوشه ی نظام را شما يك تلنگر بزنید، مثل اینکه يك مشت به من



زده آید - ممکن است رنج آور باشد؛ اما از نفس انتقاد مطلقاً رنج نمی برم و خوشم می آید، و من احساسم این است که این، روحیه ی مجموعه ی دستگاه است؛ حالا گیرم بعضی کم یا زیاد. بنابراین انتقاد ایرادی ندارد که بعضی از دوستان مطرح کردید؛ آن چیزی که مهم است، این است که احساس مسئولیت بشود.

ببینید! واقعیتی که امروز در جامعه ی ما هست - خارج از تبلیغات و شعار و نمی دانم بزرگنماییهای گوناگون - این است که ما یک کشوری هستیم که بر اثر تکیه ی بر باورهای خودمان و اظهار شجاعت در میدان - شجاعت نشان داده ایم؛ اینها را که دیگر نمی توان منکر شد - در دنیا یک ملت شاخص شده ایم؛ نمی گویم شاخص ترین، اما یک ملت شاخصیم. این ایرانی که امروز شما دارید می بینید، این ایران دوره ی رژیم گذشته نیست؛ وقتی محاسبه می کنیم، در دنیا، در بین ملتها و دولتها، در محافل سیاسی دنیا، در تعاملات بین المللی و در موازنه ی بین قدرتهای بزرگ دنیا، این ایران، این ملت و این مجموعه ی حکومت، یک مجموعه ی درخور احترام یا مجموعه ای که ناگزیر باید آن را جدی گرفت و آن را احترام کرد، تلقی می شود. امروز وضع کشور ما این است. پیشرفتهای زیادی هم داشته ایم. یعنی من اگر بخواهم مقایسه بکنم، باید با این تعبیر بی اغراق بگویم که، واقعاً قابل مقایسه نیست آنچه که ما بعد از انقلاب به عنوان یک ملت و یک کشور به دست آورده ایم، با آنچه که قبل از انقلاب بوده است. ما به خودمان اعتقاد پیدا کرده ایم، استعدادهای خودمان را شناخته ایم و این استعدادهای ما را به میزان بسیار زیادی به فعلیت رسانده ایم؛ در زمینه ی علم، در زمینه ی صنعت، در زمینه ی مسائل اجتماعی و در زمینه ی کارکردهای عمومی، پیشرفتهای زیادی پیدا کرده ایم. نمی شود بین دوگونه نظام، یک نظام وابسته ی حذف شده ی در تعاملهای بین المللی و بی اعتقاد به خود و توسری زن به مردم خود را - که رؤسای کشور، مملکت را مال خودشان می دانستند؛ دوره ی طاغوت این است دیگر! حالا خیلی از شماها هم یادتان هست، من هم یادم هست؛ ما هم در آن دوره تنفس و زندگی کردیم. دستگاه حکومت، کشور را مال خودش می دانست؛ برای مردم شأنی قائل نبودند، مگر از روی اجبار - با یک تشکیلات و نظامی که مسئولان کشور را نوکر مردم می داند، نه صاحب مملکت و صاحب مردم - این احساس واقعی مسئولان است، واقعاً خودشان را خدمتگزار و نوکر مردم و فلسفه ی وجودی خودشان را، کار برای مردم می دانند - مقایسه کنید. اصلاً تقابل بین این دو شکل، تفاضل بین این دو شکل، قابل کیل و اندازه گیری کردن با پول و درآمد ماهانه ی فلان آدم و اینها نیست؛ یعنی تفاوت وجود و عدم است، فاصله ی وجود و عدم است؛ این همان چیزی است که اسلام از ما می خواهد و به ما می دهد. حالا نمی خواهم وارد مقوله ی ارزشهای اسلامی بشوم، اگر انسان بخواهد راجع به آنها فکر و بحث کند، مقوله ی بسیار باشکوه و دلنوازی است.

خوب، این کشور، در یک چنین شرایطی است؛ این کشور می خواهد پیش برود، این کشور می خواهد حرکت بکند؛ ما این چیزهایی که حالا شما در زمینه ی فناوری هسته ای و پیشرفتهای علمی می شنوید، اینها فقط بخشی از بسیار آن چیزی است که در کشور اتفاق افتاده. بحمدالله جوان و استعداد هم که زیاد داریم، ما احتیاج داریم به امید، به شوق، به کار، به اعتماد به نفس، به کم کردن تکیه ی بر بیگانگان - به فرهنگشان، به رفتارشان، به بخشنامه های فکری و فرهنگی شان - ما به اینها احتیاج داریم؛ به جوشیدن از درون، به استخراج گنجینه هایی که در میراث فرهنگی ما هست. این جوان اگر بخواهد این طور تربیت شود، به حضور شما در صحنه احتیاج دارد؛ یعنی شما باید وارد میدان بشوید تا این اتفاق بیفتد؛ من این را می گویم. من می گویم الان کلید دست شماست. من شأن سینما را این می دانم. من می گویم امروز کلید پیشرفت این کشور، به میزان زیادی دست شماست؛ شما می توانید این نسل را یک نسل پیشرونده، امیدوار، پُرشوق، معتقد به خود و معتقد به ارزشهای اسلامی و ملی خود بار بیاورید؛ و همین طور می توانید این نسل را شرمنده، پشیمان، زیر سؤال برنده ی افتخارات گذشته و زیر سؤال برنده ی افتخار



## انقلاب و دفاع مقدس بار بیاورید.

من يك بار ديگر دو، سه سال پيش در يك جلسه ي مجموعه ای از دوستان هنرمند - سينماگر و نقاش و مجسمه ساز و ... - اين را گفتم، شما به عنوان يك هنرمند، دنبال زيباييها و ظرافتهای عالم وجود می گردید تا اينها را بشناسيد، بيرون بکشيد، برجسته کنید و نشان بدهيد؛ کار هنرمند اين است؛ يعنی ظرافتها، زيباييها، ريزه کاریها، دقايق و حقايق غير قابل دید با چشم غيرمسلح به هنر را با سلاح هنر و نگاه هنرمندانه، بيرون می کشد و نشان می دهد. اينکه می گويم زيبايی، معنائش اين نيست که زشتيها را نمی تواند بيرون بکشد و نشان دهد؛ چرا، آن هم جزو ظرافتهاست. به آن جمع گفتم، شما به عنوان کسی که دنبال زيباييها می گردید، چطور می توانيد زيباييهای دفاع هشت ساله ي يك ملت دست خالی را از ميهن خودش، از کشور خودش، از ملت خودش و از نظام خودش، در آن ميدان دشوار نادیده بگيرد. الان چند سالی است که کتابهایی درباره ي سرداران و فرماندهان جنگ باب شده و می نويسند و بنده هم مشتري اين کتابهايم و می خوانم. با اينکه بعضی از اينها را من خودم از نزديک می شناختم و آنچه را هم که نوشته، روايتهای صادقانه است - اين هم حالا آدم می تواند کم و بيش تشخيص دهد که کدام مبالغه آميز است و کدام صادقانه است - بسيار تکان دهنده است؛ آدم می بيند اين شخصيتهای برجسته، حتی در لباس يك کارگر به ميدان جنگ آمده اند؛ اين اوستا عبدالحسين بُرُئسی، يك جوان شهيدی بُتَا، که قبل از انقلاب يك بُتَا بود و با بنده هم مرتبط بود، شرح حالش را نوشته اند و من توصيه می کنم و واقعاً دوست می دارم شماها بخوانيد. من می ترسم اين کتابها اصلاً دست شماها نرسد. اسم اين کتاب «خاکهای نرم کوشک» است؛ قشنگ هم نوشته شده. ايشان اول جنگ وارد ميدان نبرد شده بود و بنده هم هيچ خبری نداشتم. بعد از شهادتش، بعضی از دوستان ما که به مجموعه های دانشگاهی و بسيج رفته بودند و با اين جوان بی سواد - بی سواد به معنای مصطلح؛ البته سه، چهار سالی درس طلبگی خوانده بوده، مختصری هم مقدمات و ابتدایی و اينها را هم خوانده بوده - صحبت کرده بودند، می گفتند آن چنان برای اينها صحبت می کرده و حرف می زده که دلهاي همه ي اينها را در مشت می گرفته؛ به خاطر همين که گفتم، يك معرفت درونی را، يك ادراک را، يك احساس صادقانه را و يك فهم از عالم وجود را منعکس می کرده؛ بعد هم بعد از شجاعتهاي بسيار و حضور در ميدانهای دشوار، به شهادت می رسد؛ که حالا کاری به جزئیات آن ندارم. اين زيباييهايی که آدم در زندگی يك چنين آدمی يا شهيد همت و شهيد خرازی می تواند پيدا کند و يا اينهايی که حالا هستند، نظيرش را شما کجا می توانيد پيدا کنید؟ کجا می شود پيدا کرد؟

سينمای معناگرا؛ خوب کدام معنا شيواتر و عميق تر از احساس فداکاری و ايثار و گذشت يك جوان هجده، نوزده ساله، که از خانواده ي مرفهی بلند می شود می آيد اهواز - که من ديدم از اين قبيل جوانها؛ حالا چند موردش يادم هست، بالخصوص خودم با اينها معاشرت داشته ام و ديدم - خانواده ي مرفه، زندگی راحت، پدر و مادر مهربان، نه دچار عقده است و نه دچار کمبود است، می آيد در ميدان جنگ، آن چنان فداکارانه حرکت می کند که انسان مبهوت می ماند. حالا خیلی از اين جوانها با توصيه ي امثال بنده وارد اين ميدان شده بودند. من نگاه می کردم و می ديدم، ما کجا، اينها کجا! اصلاً انسان به گرد اينها نمی رسد. خوب، اينها زيبايی است، اينها را توصيف کنید، اينها را استخراج کنید. آقای حاتمی کيا می گویند، من نمی دانم راجع به جنگ چه بگويم. خیلی حرف داريد برای گفتن؛ شما سينماگران جنگ، پشت صحنه ي جنگ را چقدر تصوير کرديد؟ چه شد که اين جنگ شروع شد؟ کدام فيلم سياسی بين المللی پليسی، می تواند شيرين تر از اين در بيايد که شما تصوير کنید - اسناد هم الان وجود دارد - چطور شد که صدام حسين به خودش جرئت داد و اين گستاخی را کرد که به قصد تسلط بر ايران، به ايران حمله کند؟ نه اينکه همه ي ايران را بگيرد، بدون شک، قصد او اين بود که خوزستان و یکی، دو استان دور و بر را بگيرد و به عنوان يك



همسایه ی مقتدر بر حکومت مرکزی ایران - هر که باشد آن حکومت ؛ یا جمهوری اسلامی یا هر کس دیگر - مسلط بشود، که می شد ؛ یعنی اگر این دفاع جانانه نبود و اگر آن تسلط بر خوزستان انجام می گرفت، مگر ممکن بود یک حکومت مرکزی اینجا سر کار باشد و به آن کسی که بخشی از کشور را قدرتمندانه تصرف کرده، باج ندهد؟! خوب، چه شد که این را وادار کردند که این حمله را انجام بدهد و او حمله کرد؟ و چگونه به او کمک کردند؟ و کدام کارخانجات به او سلاح شیمیایی فروختند؟ آنهایی که آن سنگرهای هشت ضلعی و پنج ضلعی را درست کردند، چه کسانی بودند؟ کدام کشورها آن هواپیماها را به او دادند؟ آن مأمورین عالی رتبه ی سیاسی، امنیتی و نظامی ای که از کشورهای مختلف - از جمله امریکا - به بغداد آمدند و با او و مردان او ملاقات کردند، چه کسانی بودند؟ شما به اینها نپرداختید. اصلاً شخصیت صدام کیست؟ اینها برای قصه نویسی جا دارد.

دوستان به مسئله ی قصه نویسی اشاره کردند. بله، من عقیده ام این است ما ضعیفیم. البته روح داستان سرایی در ایران ضعیف نیست ؛ دلیلش هم داستانهای فردوسی و مولوی است. البته رمان به این شکلی که در اروپا و روسیه متداول بوده - به خصوص در قرنهای نوزدهم و اینها که رمانهای برجسته و بزرگ نوشته شده - چنین چیزی را ما در ایران نداریم ؛ اما استعدادش را داریم. من عقیده ام این است ؛ این طور نیست که ما استعدادش را نداشته باشیم. البته ما در شعر برجستگی داشته ایم ؛ اما به این شکل در رمان، نه ؛ لیکن به نظر من می شود. بعد از انقلاب هم یک کارهایی شده است ؛ حالا در آن حدّ از اعتلا نیست که آدم توقع دارد ؛ اما اگر دنبال گرفته شود و واقعاً وزارت ارشاد روی این زمینه کار کند و بنویسند، می شود. حالا بعضی از دوستان گفتند که قصه را برای سینما بنویسند. من نمی دانم، بیشتر از من شما واردید ؛ آیا واقعاً باید قصه را برای سینما نوشت؟ خیلی از آثار بزرگ سینمایی که وجود دارد، از آثار کلاسیک و قصه های قدیمی گرفته شده است ؛ معلوم نیست رمانی برای این خصوص نوشته شده باشد. حالا گیرم که آن هم باشد، ما اگر در مسئله ی داستان و رمان و داستان سرایی پیشرفت کنیم، این کار انجام می گیرد. آن وقت بیاید این موضوعات را به سینما بکشانید ؛ خیلی برجستگی پیدا خواهد کرد. ما در زمینه ی جنگ هنوز خیلی کارهای نکرده داریم.

حالا من یک چیز دیگر هم به شما دوستان عرض بکنم ؛ اینکه گفتیم شما مسئولیت دارید - که البته همه تان این مسئولیت را دارید ؛ چون کار شما می تواند خیلی اثرگذار باشد - این مسئولیت پیش خدا اجر هم دارد ؛ یعنی شما واقعاً نیت تان را خدایی کنید. این خانم گفتند که من دنبال احساسات شخصی خودم هستم، خیلی خوب، عیب ندارد، تشخیص شخصی خودتان را بسازید ؛ اما با همین کار، نیت خدایی نکنید. نیت کنید که خدا را از خودتان راضی کنید و اجر ببرید. کار مهمی دارید انجام می دهید ؛ چرا خودتان را از اجر محروم می کنید؟ با این کار اجر ببرید و می شود. اجر فقط این نیست که شما فیلم نماز و روزه درست کنید ؛ نه، آن چیزی که اخلاق جوانها، رفتارهای اجتماعی، انضباط اجتماعی، جدیت در کار، ایمان قوی و احساس مسئولیت را در نسلهای جوان زنده می کند، این پیش خدا اجر دارد. امیرالمؤمنین ( علیه السلام ) به امام حسن و امام حسین می گوید: «اعملا للأجر» برای مزد کار کنید. این مزد درهم و دینار دنیا نیست که برای امیرالمؤمنین میلیاردهایش به قدر یک ذره خاک ارزش ندارد ؛ این مزد، مزد خدایی و مزد الهی است. این را به شما عرض بکنم، هیچ کدام از شماها هم از مزد الهی بی نیاز نیستید. از این مرز که ما عبور کردیم - مرز مردن - این اول نیاز ماست به این مزد ؛ چه بخواهیم و چه نخواهیم، از این مرز عبور می کنیم و آنجا احتیاج داریم ؛ آنجا تنها هستیم و به اجر الهی احتیاج داریم ؛ شما در این میدان دارید حرکت می کنید، کار کنید برای خدای متعال. البته به عنوان یک انسان نخبه، یک هنرمند و یک نگاه نافذ به جامعه و کشور و انسانها، می توانید احساس مسئولیت کنید و اجر انسانی و وجدانی هم می توانید ببرید.



به هرحال، من یادداشتهای زیادی نوشته ام که برای خودم ان شاءالله مفید خواهد بود. این یادداشتهایی که از بیانات، گزارشها و تحلیلهای دوستان نوشتم، برای من مفید خواهد بود. به اعتقاد من، آنچه که محصول این جلسه باید باشد، در درجه ی اول این است که ما همه در اهمیت سینما اتفاق نظر داریم؛ این مورد قبول همه است. اهمیت به معنای شأن والای هنری و قدرت تأثیرگذاری آن، و مسئولیتی که از این ناحیه متوجه کسانی می شود که در سلسله مراتب سینما قرار دارند. ممکن است در این سلسله مراتب، من هم به عنوان یک آدمی که مسئولیتی در نظام دارد، قرار بگیرم؛ آقای وزیر مسلماً در این سلسله مراتب قرار می گیرند. به هرحال، همه احساس مسئولیت کنیم؛ این مورد اتفاق ماست که اهمیت سینماست. و دوم اینکه بالاخره مضمون سینما باید در جهت اصلاح کشور و جامعه باشد؛ اگر انتقاد هم انجام می گیرد، این انتقاد با این نگاه باشد و آن وقت من تصور می کنم اختلافات بر سر اینکه «آیا انتقاد بکنیم؟ اسم این انتقاد سیاه نمایی است یا نق نقوگری است یا نیست؟» کم خواهد شد؛ به خاطر اینکه وقتی نیت، نیت اصلاح و پیشرفت بود، این نیت خودش را در اثر نشان خواهد داد. بنابراین، این فاصله کم خواهد شد.

آقای حاتمی کیا می گویند به ما درجه بدهید؛ خدا به شماها درجه داده، بنده چه درجه ای را به شما بدهم! درجه ی شما، درجه ی خدایی است. این ذوق و استعداد هنری که شماها دارید، این همان درجه ای است که به شماها داده. ما اگر بخواهیم این را با ابزارهای مادی مدرجش کنیم، ضایعش کرده ایم. البته ما از شما قدردانی می کنیم؛ هم قدردانی می کنیم، هم انتظار داریم. یعنی من رودرپایستی نمی کنم، بنده به عنوان یک روحانی، حقیقتاً از شما مجموعه ی کارگردانها انتظار دارم. شما باید ارزشهای دینی و ملی را تقویت کنید. وقتی ارزش ملی می گوییم، نباید فوراً ذهن به سمت چهارشنبه سوری برود؛ ارزش ملی یعنی احساس استقلال یک ملت؛ استقلال فرهنگی. در مقابل این القای دوپست ساله ی فرهنگی غرب، یک ملتی بیاید به فرنگ خودش تکیه بکند، این خیلی ارزش دارد؛ این را تقویت کنید. حالا گاهی با رفتن به جشنواره، ممکن است این تقویت بشود، گاهی با نرفتن به جشنواره این تقویت می شود. آنجایی که لازم است نروید، نروید؛ آنجایی که لازم است به جشنواره های بین المللی بروید، بروید؛ با این نیت بروید - حالا آقای عیاری به دوستان «کن» لطف کردند و از آنها دفاع کردند که به ایشان گفته اند، شما چرا این قدر سیاه نمایی می کنید که فیلم شما را ما نتوانیم نشان بدهیم؛ باید دید آقای عیاری چه کار کرده بوده که آنها دلشان به حال ملت ایران سوخته - بالاخره من حرفی ندارم که شما از آنها دفاع کنید؛ اما این را واقعاً من هم خبر دارم. من با اینکه نه سینمایی هستم و نه با این چیزها ارتباط دارم؛ اما بالاخره می دانید طبعاً اطلاعات ما محدود به راههای اطلاع گیری شماها نمی شود؛ ما اطلاعات وسیع تری داریم. ما خبر داریم که همین مجموعه های جهانی، از جمله کن - حالا که اسمش را آوردید - و بعضی از جشنواره های دیگر، واقعاً دارند کار می کنند؛ اینها هدف دارند. اینها دوست می دارند که از حضور هنرمند برجسته ی ایرانی در آنجا، در جهت سیاسی، یک استفاده ای ببرند. حالا من نمی دانم فیلم آقای مجیدی را چقدر اکران می کنند، چقدر در جلو چشم مردم می گذارند. بله، در جشنواره احترام می کنند. من آن وقتی علاقه ی آنها را به هنرمند خودمان باور می کنم که این فیلم را ترویج کنند؛ جلو چشم مردمشان بگذارند و در تلویزیونشان نشان بدهند، در سینماهایشان نمایش بدهند؛ این کارها را یا نمی کنند و یا خیلی کم می کنند. لذا وقتی که تشویق و تقدیر فقط به سالن جشنواره و سکوی جایزه ی جشنواره منحصر است، آدم خیلی باورش نمی آید که نیتشان - به قول ماها - زیاد خدایی باشد. بالاخره نیت سیاسی هست. عجیب هم نیست؛ ما هم در برخی از مسایل فرهنگی بین المللی، نیت سیاسی داریم، پنهان هم نمی کنیم. ما در رابطه ی با خیلی از کشورها با جهتگیری سیاسی کار فرهنگی می کنیم. آنها هم همین کار را دارند با ما می کنند. ما باید



حواسمان جمع باشد و هوشیار باشیم.

مرحوم حاج احمد آقا به من گفت، حاضر شدند بابت يك اعلامیه ی حج امام هشتاد هزار دلار آن روز بدهند که در یکی از روزنامه های امریکا - همین روزنامه های معروفی که هست - چاپ بشود، ولو به صورت آگهی؛ اما نکردند. این را حاج احمد آقا خودش به من گفت، گفت ما تلاش کردیم؛ اما حاضر نشدند چاپ کنند.

همین خانم ابتکار که در گذشته معاون رئیس جمهور بودند، يك کتابی در باب قضیه ی سفارت امریکا، به اصطلاح این لانه ی جاسوسی نوشتند. خود ایشان جزو آن دانشجویهایی بوده که در آن کار شرکت کرده بودند. ایشان دوره ی کودکی اش را در امریکا گذرانده است؛ مرحوم دکتر ابتکار - که از دوستان ما بود - سالها در امریکا بوده و این خانم خیلی به زبان مسلط است و نگارش و تکلمش خیلی خوب است. این کتاب را به انگلیسی نوشته و بعد يك نفر آن را به فارسی ترجمه کرده بود. خود ایشان به من گفت، پیش هر ناشر امریکایی که رفته بود، حاضر نشده بود این کتاب را چاپ کند! در حالی که آنها اصرار دارند که مسئله ی اشغال سفارت را به عنوان يك زخم التیام نیافتنی، دائماً تکرار کنند. من زمان ریاست جمهوری، سفر سازمان ملل که رفته بودم، يك مصاحبه گر خیلی معروفی آمد و با من يك مصاحبه ای کرد که خیلی هم به صورت گسترده پخش شد. اولین سؤالش این بود که، شما چرا سفارت را گرفتید؟ گفتم بابا! حالا ما آمده ایم سازمان ملل و تو می خواهی با ما مصاحبه کنی؛ اولین سؤال را این قرار می دهی؟! حاضر نیستند رها کنند. از دیدگاه خودشان، آن را به عنوان يك حرکت تروریستی و وحشیانه و تلقی می کنند. حالا يك دختر خانم دانشجوی روشنفکری که نه امل است، نه عقب افتاده است، نه تحصیل نکرده است، نه سابقه ی تروریستی دارد و خودش در آن قضیه بوده، ایشان قضیه را تشریح می کند؛ حاضر نیستند این را چاپ کنند. ببینید مسئله این است. خوب، او ملاحظه ی سیاست خودش را می کند. در امریکا این نمایش بی سانسوری فقط در مورد آن جاهایی است که به اصول امریکایی اصطکاک نداشته باشد. آنجایی که اصطکاک پیدا می کند، چه به اصول امریکایی و چه به مصالح فوری امریکایی - مثل مسئله ی جنگ خلیج فارس که زمان بوش پدر انجام گرفت - سانسور وجود دارد؛ خیلی کامل و خیلی رسمی و علنی؛ بدون پرده پوشی.

خوب، آنها مصالح فرهنگی شان را رعایت می کنند، ما هم باید مصالح فرهنگی خودمان را رعایت کنیم. ما که از او توقع نداریم که مصالح ما را رعایت کند؛ ما از خودمان توقع داریم که مصالح خودمان را رعایت کنیم. بنابراین شما اگر جشنواره هم می روید، آن وقتی بروید و آن طوری بروید که مصالح فرهنگی کشورتان را مراعات نکنید. اگر طوری شد که او بناست مصالح خودش را علیه مصالح کشور شما رعایت کند، بله، ترجیح با نرفتن است، ترجیح با حضور پیدا نکردن است؛ این چیز روشن و واضحی است.

خوب، حرف که زیاد است؛ ما هم حالا اگر بخواهیم این یادداشتها را بگوییم، خیلی طول می کشد. الان سه ساعت و پنج دقیقه شده است که ما خدمت شما رسیده ایم. الحمدلله جلسه ی خوبی بود. من از برگزاری این جلسه خوشوقت و خوشحالم؛ از کسانی که این جلسه را روبراه کردند، از همه ی شرکت کنندگان عزیز که اینجا شرکت کردید، از آقای مجیدی عزیز که زحمت کشیدند و اینجا هم در واقع کارگردانی کردند، از دوستانی که نظرات خودشان را خوب و روشن بیان کردند و نقطه نظرهایشان را گفتند و از مسئولان محترم وزارت ارشاد که دعوتها را فراهم کردند و در واقع تشکیل دهنده ی جلسه آنها بودند، از همه صمیمانه تشکر می کنم. اگر وقت اذان نزدیک نبود، باز هم پهلوی شما می نشستم، لیکن دیگر وقت نماز است، باید بروم.





دفتر مقام معظم رهبری  
[www.leader.ir](http://www.leader.ir)

---

والسلام علیکم ورحمة الله و بركاته